

تاثیر مطالبات فرهنگی در جهت دهی برنامه ریزی‌های توسعه

دکتر رضا اسماعیلی^۱

محسن امینی خوزانی^۲

شهرزاد رضوی^۳

چکیده:

در این مقاله مطالبات فرهنگی و نقش آن در برنامه‌ریزی‌های توسعه‌ای مورد بررسی قرار گرفته است. از آنجایی که فرهنگ یکی از مولفه‌های مهم و اساسی در توسعه هر کشوری می‌باشد. و نظر به اینکه تا چند دهه قبل عقیده اکثر صاحب نظران این بود که توسعه، مفهومی اقتصادی دارد؛ به عبارت دیگر، با در نظر داشتن جنبه اقتصادی بیشتر کشورها در جهت دستیابی به توسعه، فقط به تقویت اقتصاد خویش می پرداختند و از توجه به سایر جوانب از جمله فرهنگ غافل می شدند. اما این وضعیت با شکست کشورهای که فقط معیارهای اقتصادی را در برنامه ریزی خود در دستیابی به توسعه گنجانده بودند تغییر یافت، و موجب از دست رفتن مفهوم یک بعدی توسعه شد. اکنون مشخص شده است که مبنای هر نوع توسعه توجه به پیش نیازهای فرهنگی و مطالبات فرهنگی شکل گرفته بر اساس آن و بخصوص فرهنگ توسعه است، از این رو، دولت ها باید در راستای رسیدن به توسعه همه جانبه، سعی در تغییر نگرش خویش به انسان، بصورت یک موجودی فرهنگی داشته و مطالبات فرهنگی را در نظر داشته باشند. چراکه مبنای توسعه حقیقی و پایدار توسعه فرهنگی بوده و به مثابه ریشه‌ای که درخت را تغذیه می کند، سایر ابعاد توسعه از جمله ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز از این بعد مهم تغذیه می شوند. بنابراین لازم است جهت شناسایی مطالبات فرهنگی و اعمال آن در برنامه های پیش رو کوشا بوده و تلاش مضاعف به کار بسته شود.

واژگان کلیدی: برنامه‌ریزی، مطالبات فرهنگی، توسعه، فرهنگ توسعه، توسعه فرهنگی

^۱ دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان، دانشکده علوم تربیتی، استادیار گروه برنامه ریزی امور فرهنگی،

^۲ دانشگاه آزاد اسلامی واحد دولت‌آباد، دانشکده علوم انسانی، عضو هیات علمی گروه حسابداری و اقتصاد،

^۳ دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان، دانشکده علوم تربیتی، گروه برنامه ریزی امور فرهنگی، دانشجوی کارشناسی ارشد

مقدمه

تا چند دهه قبل عقیده اکثر صاحب نظران بر این بود که توسعه^۴ مفهومی اقتصادی دارد. به عبارت دیگر توسعه فقط جنبه اقتصادی داشت و کشورها در جهت دستیابی به توسعه، به تقویت اقتصاد خویش می پرداختند. اما این وضعیت با شکست کشورهای تغییر یافت که فقط معیارهای اقتصادی را در برنامه ریزی خود در دستیابی به توسعه گنجانده بودند و موجب از دست رفتن مفهوم یک بعدی توسعه شد. امروز محققان، آینده پژوهان و سیاست گذاران بر این باورند که بعد از دوران جدال های نظامی و رقابت های اقتصادی در گذشته تا دهه ۱۹۷۰ طی چند دهه اخیر تا کنون صحنه نبرد و رقابت فرهنگ های مختلف است. هر ملتی که فرهنگ برتر داشته باشد پیروز میدان کارزار آینده چه در حوضه سیاست و چه اقتصاد است و این شاهد این مدعاست که توسعه فرهنگی، مقدم بر توسعه سیاسی و اقتصادی است. به این ترتیب در آغاز قرن جدید، توسعه دیگر مفهومی فقط اقتصادی ندارد، بلکه نگاه ها بیش از همه به زمینه های فرهنگی- اجتماعی که توسعه در آن تحقق یافته و نیز شرایطی که به آن فرهنگ خاص مربوط می شود معطوف شده است و به طور کلی، فرهنگ و هنر بنیان جامعه را پی ریزی می کند و هر جامعه ای هر قدر هم که نوپا شود، دوام و بقای آن مبتنی بر اصول فرهنگی است که هویت جامعه و افراد آن را می سازد. بنابراین مهمترین رکن هویت بخش در هر جامعه پیشینه و غنای فرهنگی آن است. (ملکی، ۱۳۸۸) سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد یونسکو نیز دهه پایانی قرن ۲۰ را دهه فرهنگ نامید و مقرر نمود که کشورهای عضو باید در پیشرفت و اعتلای فرهنگ در این دهه کوشا باشند و این وظیفه را بر عهده دولت و کمیسیون های ملی یونسکو در هر کشور نهاد.

عناصر توسعه گرا و تحول خواه موجود در فرهنگ هر جامعه، به عنوان سرمایه های فرهنگی^۵ آن جامعه، پشتوانه ای موثر برای توسعه محسوب می شود؛ سرمایه هایی که تنها در روند توسعه یافتگی و موفقیت نسبی در آن، امکان باز تولید خود را پیدا می کنند. بنابراین نکته حائز اهمیت در ارائه الگویی برای توسعه فرهنگی، بومی بودن آن و حفظ هویت فرهنگی طی فرایند توسعه است. تقلید صرف از جوامع دیگر به طور قطع نتایج ناگواری به بار خواهد آورد. باید توجه داشت که توسعه فرهنگی همان طور که از سویی زمینه ساز و علت توسعه ابعاد دیگر جامعه است، در دیگر سو معلول آنها نیز است. به این معنا که پیشرفت همه جانبه جامعه خود برای رشد و بالندگی فرهنگ کمک شایانی است. به عبارت دیگر به رغم اولویت فرهنگ بر دیگر عناصر اجتماعی در فرایند توسعه یافتگی، آنچه که نقش تعیین کننده نهایی را بر عهده دارد، نوع کنش و واکنش یا به عبارت بهتر نوع تعامل مثبت در قالب ارتباطی دیالکتیکی میان فرهنگ و عناصر دیگر جامعه همچون اقتصاد، سیاست و... است. بنابراین در ترسیم یک الگوی مناسب برای توسعه جامعه، باید برنامه هایی برای تمام ابعاد ارائه گردد. این نکته نیز نباید فراموش شود که در این

^۴ Development

^۵ Cultural Capital

برنامه ریزی باید شرایط حاکم در یک جامعه کاملاً در نظر گرفته شود. به بیان دیگر هر اندازه که یک الگوی توسعه از جامعیت برخوردار باشد، تا زمانی که مختصات بومی آن جامعه را نیز مدنظر قرار نداده باشد، مثمر ثمر نخواهد بود. در این مقاله و در ادامه پس از مقدمه فرهنگ و ویژگی های آن تعریف می شود. سپس عوامل تاثیر گذار و تعیین کننده مطالبات فرهنگی تبیین می گردد. در ادامه توضیحاتی نیز در مورد نقش فرهنگ و مطالبات فرهنگی بر اقتصاد و رفتار اقتصادی ارائه، توسعه فرهنگی معرفی و رابطه فرهنگ با اقتصاد و توسعه مورد بررسی قرار گرفته است. در پایان ضمن نگاهی گذرا به ضرورت رابطه و تعامل بین اقتصاد و فرهنگ، نتیجه گیری آمده است.

۱- تعریف و ویژگی های فرهنگ و توسعه

مفهوم فرهنگ^۶ نخستین بار به وسیله سرادوات بارنت مردم شناس انگلیسی، در سال ۱۸۷۱ به کار رفت. وی فرهنگ را مجموعه ای پیچیده می داند شامل: دانش ها، باورها، هنر، قوانین، اخلاق، آداب و رسوم و دیگر قابلیت ها و عادت هایی که انسان به عنوان عضو جامعه آن ها را فرا می گیرد به تعبیر دیگر فرهنگ عبارت است از: نظام مشترکی از باورها، ارزش ها، رسوم، رفتارها و موضوعاتی که اعضای یک جامعه آن ها را فرا می گیرند و به تعبیر دیگر فرهنگ عبارت است از: نظام مشترکی از باورها، ارزش ها، رسوم، رفتارها و موضوعاتی که اعضای یک جامعه در تطبیق با جهان شان و در رابطه با یکدیگر به کار می برند و از راه آموزش از نسلی به نسل دیگر انتقال می دهند. (آشوری، ۱۳۵۷)

فرهنگ دارای دو عنصر مادی و غیر مادی است که ویژگی های به شرح ذیل دارد: نخست؛ فرهنگ ها و جوامع در سطح بسیار وسیعی ناهمگون هستند، این حالت به ویژه زمانی بیشتر مشهود است که هویت های ملی وسیعی به عنوان جایگزین هایی برای فرهنگ ذکر می شوند. دوم فرهنگ، عاملی است که با زمان، جغرافیا، تاریخ، مذهب طبقه اجتماعی، نژاد، شهر نشینی، روستا نشینی، ملیت و مقولات بسیار دیگری درهم می آمیزد. سوم فرهنگ ها از طریق مسافرت، تجارت، وسایل ارتباط جمعی، گروه های تبلیغی و دیگر منابع تغییر و توسعه میابند. چهارم فرهنگ غریزی نیست؛ بلکه آموختنی است. به عبارت دیگر فرهنگ از عادات و تجربیاتی تشکیل می شود که افراد در طول حیات خویش می آموزند. فلسفه وجود تعلیم و تربیت در جامعه انسانی بر اساس همین ویژگی است. پنجم؛ فرهنگ افراد یک جامعه را قادر به پیش بینی رفتار یکدیگر می سازد، به طوری که افراد می توانند بر حسب رفتار و گفتار خود، واکنش های دیگران را از پیش تشخیص دهند و بدانند که برای دریافت واکنش مطلوب چه رفتار و گفتاری باید داشته باشند. لذا با توجه به اهمیت موارد فوق در شکل گیری مطالبات فرهنگی، باید تلاش نمود تا در تمام سیاست گذاری ها، برنامه ریزی ها، اقدامات و فعالیت های صورت گرفته در حوزه مدیریت فرهنگی، همواره بعد زیرین و غیر مادی فرهنگ را مورد توجه قرار داد. زیرا هر گونه برنامه ریزی در این حوزه بدون توجه به بعد معنوی فرهنگ اثر بخش نخواهد بود.

از سوی دیگر اثرات ابعاد معنوی فرهنگ از طریق: محصولات، آثار، فعالیت ها و مصرف فرهنگی در قالب سطح مشهود آن را می توان مورد ارزیابی قرار داد. بنابراین برای بهبود آثار سیاست ها و اقدامات فرهنگی توجه متعادل به هر دو بعد فرهنگ الزامی است. علاوه بر این هر گونه برنامه ریزی در حوزه فرهنگ و بخصوص تدوین مطالبات فرهنگی باید کمال رسیدن استعدادها و شایستگی های انسان در تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی را مورد توجه قرار دهد. از این حیث می باید میان برنامه ریزی فرهنگی و برنامه ریزی در حوزه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ارتباطی زنده و پویا طراحی نمود تا از مجرای آن امکان استفاده از ظرفیت های متقابل در راستای توسعه همه جانبه جامعه و کشور فراهم شود. این امر نشان می دهد اولاً برنامه ریزی در حوزه فرهنگ، گسترده بیشتری را در مقایسه با دیگر حوزه ها در بر می گیرد. ثانیاً در طراحی برنامه ها و اقدامات مرتبط با سطح مشهود فرهنگ همواره باید این تعاملات در نظر گرفته شود.

در تحلیل دیگری نیز میتوان چنین اظهار داشت که متغیرهایی مانند گزینه های سیاستی، نوع رژیم، مناسبات بین المللی و فرهنگ تنها متغیرهای توضیحی برای توسعه نیستند. اگر چه میتوان به عنوان مجموعه ای از متغیرهای توضیحی از آن ها بهره جست؛ اما توصیف پیچیدگی و غنای رشد و توسعه فراتر از آنهاست. بنابراین اگر بخواهیم استراتژی سودمندی را برای بررسی رابطه بین اجزای فرهنگ و توسعه اتخاذ کنیم باید به دو مسئله توجه کافی را مبذول داشت؛ ابتدا به مطالعه ارتباط متقابل موجود در بین تمام متغیرها پرداخت؛ و سپس رابطه این متغیرها را با نهادهای ملی و به ویژه دولتی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

توسعه پایدار^۷ که مترادف با توسعه مدرن می باشد، به معنای فرهنگ جامع کار سازمانی و رفتار جمعی بوده که به بهبود و ارتقاء کارایی، کیفیت، شهرت، اعتبار، تنوع و توجه به مسائل زیست محیطی و یا در یک کلام به اعمال اصل هم افزایی می انجامد. فشارهای اعمال شده از جانب بازار و نهادهای قانونی، بنگاه ها را ملزم به دستیابی به اصل پایدار مینماید، اما بنگاه هایی که فاقد فرهنگ می باشند بیشتر مایل به تقلب هستند و به ارضای تقاضاهای قانونی و بازار توجهی ندارند. در این خصوص می توان به جمله مشهور داینر و سلیگمان اشاره نمود که اگر فرهنگ موجود در یک منطقه به افرادی که در آن منطقه زندگی می کنند این امکان را بدهد که احساس راحتی کنند، استعدادها، توانمندی ها و سرمایه گذاری ها در تکنولوژی آن منطقه انباشته خواهد شد. استعدادها به جای اینکه به تن آسایی اختصاص یابد، بیشتر صرف خلاقیت و نوآوری شده چرا که، فرهنگ تن آسایی به ایجاد نوآوری نخواهد انجامید و توان تحمل تفاوت ها، اختلافات و پدیده های بدیع را ندارند.

توسعه نه تنها به وجود نهادهای رسمی مانند حقوق مالکیت و قانون گذاری توجه دارد، بلکه بر اساس آن خریداران و فروشندگان می توان به مبادله کالاها در بازار پردازند و در این میان باید به هنجارهای معین و ارزشهای اجتماعی که به ارتقاء و بهبود مبادله، پس انداز و سرمایه گذاری منجر می شوند نیز تاکید ویژه داشته باشد. بنابراین رفتار اقتصادی، بعد فرهنگی نیز دارد. فرهنگ دارای گستره ای از تعاریف بوده؛ اما در این نوشتار به نقش آن در تعیین

⁷Sustainable Development

ارزشهای تسهیمی غیر رسمی، هنجارها، ابزارها و رفتارهایی اشاره شده که جوامع بشری و بخصوص امر توسعه اقتصادی را تبیین می نماید. موضوع اهمیت فرهنگ در توسعه و در نتیجه مطالبات مبتنی بر آن دیر زمانی است که در علوم اجتماعی مبدا بسیاری از مناظرات و مجادلات شده است.

۲- شکل گیری مطالبات فرهنگی

اگر چه مطالبات فرهنگی یک جامعه رفتارهای آن جامعه را قالب بندی می کند؛ ولی در یک الگوی سیستمی خود نیز از عواملی تاثیر می پذیرد. این عوامل به قرار زیرند:

۱-۲ حکومت: حاکمان از طریق اشاعه و اعمال ایدئولوژی خود نقش قابل توجهی در ارائه مطالبات فرهنگی و فرهنگ سازی یک جامعه دارند. هر چند ممکن است در جامعه ای گروه های متعارض ایدئولوژی وجود داشته باشند، ولی در شرایط متعادل اجتماعی یک گروه غالب است و بنابراین ایده های خود را اشاعه می دهد. ایدئولوژی حاکم مطالبات فرهنگی را شکل می دهد و از این طریق زیر فرهنگ یک جامعه را تحت تاثیر قرار می دهد:

الف) در هر ایدئولوژی^۸ رفتارهای خاصی مستتر است. این ارزشها به طور خواسته از طرف طرفداران حکومت و به طور ناخواسته و تحمیلی از طرف مخالفان حکومت اعمال می شود و موجب رفتارهای خاصی می گردد. این ارزشها در یک دوران به نسبت باثباتی تبدیل به الگوی رفتاری مشخص و رایجی می شود و تغییرات فرهنگی را صورت می دهند.

ب) ایدئولوژی حکومت در رفتار رهبران سیاسی و برگزیدگان وابسته به حکومت تبلور می یابد. از آن جا که برگزیدگان سیاسی هر یک دارای نفوذ و نقش والایی در جامعه اند، الگوهای رفتاری شان به وسیله مردم مورد تقلید قرار می گیرد و در یک دوران معقول به رفتارهای پایدار تبدیل می شوند. مدافعین حکومت سعی می کنند در قالب این الگوها رفتار کنند و مخالفین حکومت سعی در نفی این رفتارها دارند. در هر دو حالت فرهنگ تاثیر می پذیرد.

ج) ایدئولوژی دولت در عمل، رفتار گروه ها و طبقات اجتماعی- اقتصادی خاصی را توجیه می کند و موجب قدرت گیری و سلطه آنها می شود. از آن جا که این گروه ها و طبقات از فرهنگ مشترکی تبعیت می کنند، با تسلط بر جامعه فرهنگ خود را عملاً ترویج می دهند. ارتباط اجتماعی و اقتصادی با این گروه ها و طبقات مستلزم قرار گرفتن در الگوهای رفتاری خاصی است. گذشته از آن گروه و طبقه مسلط، که در عین حال از طرف حکومت نیز پذیرفته شده باشد، فرهنگ خود را به مثابه فرهنگ مسلط مطرح می کند و بسیاری از مردم که دارای نقش اجتماعی فرودست هستند با قالب گیری الگوهای رفتاری طبقات و گروه های مسلط اجتماعی- اقتصادی در صدد ترفیع اگرچه ظاهری نقش های اجتماعی خود برمی آیند. برای مثال: این پدیده در قبل از انقلاب اسلامی به صورت طبقه مسلط و وابسته به تبع آن ترویج فرهنگ غربی مشهود بود.

⁸ Ideology

د) از ایدئولوژی دولت، سیاست های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خاصی استخراج می شود. اگر ایدئولوژی دولت، حکم به تمرکز اقتصادی دهد سیاست های اقتصادی (و احتمالاً از طریق دولتی کردن واحدهای اقتصادی) تدوین و طراحی می شود. این مسئله در مورد مسائل اجتماعی، سیاسی نیز صادق است. در هر حال دولت با اعمال سیاست های خود چارچوب عینی ایجاد می کند که هر کدام نوع خاصی از الگوهای رفتاری را رشد می دهد.

۲-۲ آرایش طبقاتی جامعه: الگوهای رفتاری جامعه وقتی به طور گروهی اعمال شوند، رفتارهای گروهی و طبقاتی را به وجود می آورند. بنابراین می توان از فرهنگ طبقاتی سخن گفت. طبقه می تواند اقتصادی باشد و از منافع خاص و مشترک اقتصادی دفاع کند و می تواند اجتماعی باشد و از مصالح و مواضع اجتماعی خاصی حمایت نماید. تقسیم قدرت بین طبقات، باعث آرایش طبقاتی می شود. همین آرایش طبقاتی موجب اشاعه و استمرار الگوهای رفتاری خاصی می شود. بنابراین، آن قسمت از فرهنگ که قالب طبقاتی دارد، در صورت تغییر در آرایش طبقات، نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی تغییر می کند. اگر سیاست های دولت باعث تحکیم آرایش طبقاتی در جامعه شود و این ارتباط منجر به ثبات نسبی سیاسی و اجتماعی گردد، شرایطی به وجود می آید که مطالبات فرهنگی شدیداً متأثر شده و به تدریج به اشاعه و ترویج قالب های رفتاری معین و مسلطی در میان مردم می گردد.

۲-۳ زمینه های اقتصادی: چهارچوب ها و شرایط اقتصادی یک جامعه مطالبات فرهنگی آن جامعه را تحت تاثیر قرار می دهد. در صورت توزیع عادلانه تر درآمد، سهم گروه های کم درآمد از مسکن، پوشاک و خوراک افزایش می یابد و زمینه های افت فرهنگی از بین می رود، چرا که در این صورت خانوارها قادر به تخصیص سهمی از درآمد خویش به امر تعلیم و تربیت خواهند گشت. در یک جامعه فقیر، فرهنگ نمی تواند غنی شود.

۲-۴ زمینه های اجتماعی: نوع مشارکت مردم در امور اجتماعی خود و ارتباطی که از این نظر با دولت دارند، هر چند در بطن تاریخ شکل می گیرد؛ ولی شدیداً از سیاست های دولت تاثیر می پذیرد. در صورت اعمال سیاست هایی که مستلزم مشارکت بیشتر مردم می باشد، فرهنگ مناسب توسعه اقتصادی رشد می کند و مطالبات فرهنگی جامعه ارتقاء می یابد.

۲-۵ نفوذ فرهنگ اقتصادهای مسلط: اقتصاد مسلط، فرهنگ مسلط را می سازد و فرهنگ مسلط، مطالبات فرهنگی مردم تحت سلطه اقتصادی را مورد تاثیر قرار می دهد. قدرت یا ضعف اثر گذاری فرهنگ مسلط به اوضاع داخلی آن جامعه تحت سلطه بستگی دارد. هرچه شرایط برای رشد و اعتلاء فرهنگ مهیاتر باشد میزان اثر گذاری فرهنگ بیگانه کمتر است و برعکس.

۲-۶ نظام آموزشی و وسایل ارتباط جمعی: نظام آموزشی^۹ و وسایل ارتباط جمعی در یک جامعه می توانند الگوهای رفتاری یک جامعه را تحت تاثیر قرار دهند. ولی نظام آموزشی و وسایل ارتباط جمعی شدیداً مرتبط با ایدئولوژی حکومت و آرایش طبقاتی در جامعه اند. طبقات و گروه های اجتماعی و اقتصادی مسلط و قدرت حاکم

^۹ Education system

تقریباً جریان‌ات فکری مسلط بر نظام آموزشی و وسایل ارتباط جمعی را هدایت می‌کنند. اگر چه میزان اثر گذاری گروه‌های مسلط در یک جامعه با جامعه‌ای دیگر متفاوت است؛ ولی وضعیت عمومی کشورهای در حال توسعه، وجود طبقات قدرتمند و حاکمیت ایدئولوژیک دولت است. (بروجنی، ۱۳۸۲)

عوامل گفته شده را می‌توان به صورت زیر جمع بندی و خلاصه کرد.

ساختار سیاسی یک جامعه که جوهر اساسی آن قدرت ایدئولوژیک دولت و آرایش احزاب سیاسی در مقابل این ایدئولوژی می‌شود و ساختار اجتماعی یک جامعه که جوهر اساسی آن چگونگی آرایش طبقاتی دولت است، سازنده بسترهای مهم برای شکل‌گیری مطالبات فرهنگی و در نتیجه تغییرات فرهنگی است. ساختارهای اجتماعی و سیاسی گذشته از این که حاکمیت فرهنگ خاصی را از طریق گروه‌ها و طبقات حاکم و ایدئولوژی دولت تسهیل می‌کند، در عین حال فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی را قالب‌گیری می‌کند و الگوهای رفتاری خاصی را ترویج می‌کند. نظام آموزشی و ابزارهای ارتباط جمعی نیز این کوشش را تقویت می‌کند. ساختارهای یاد شده در دوران‌های تاریخی کشورهای مختلف می‌توانند وضعیت متفاوتی داشته باشند. در صورتی که ارتباط بین ایدئولوژی و آرایش طبقاتی در جهت تحکیم و تثبیت یکدیگر باشند و اثر پدیده‌های خارجی بر آن حداقل باشد، نظام اجتماعی-اقتصادی به تعادل به نسبت باثباتی دست می‌یابد. در این شرایط الگوهای رفتاری از وضعیت مسلط شدیداً تاثیر پذیرفته و فرهنگ با سازو کار رفتارهای اجتماعی و سیاسی جامعه منطبق می‌شود. در این شرایط به رغم اینکه فرهنگ شدیداً متحول می‌شود؛ ولی در صورت تعارض رفتارهای دولت با آرایش طبقاتی موجود جامعه عدم ثبات و تغییر پذیری شدید فرهنگی رخ می‌دهد و تا تعادل مجدد، الگوهای باثبات رفتاری حاکم نمی‌شوند بهترین شرایط برای تغییر فرهنگ، تغییر ارادی آرایش طبقاتی جامعه توسط دولت در جهت حاکمیت طبقاتی است که دارای تفکر و رفتار پیشرفته باشند.

۳- تاثیر مطالبات فرهنگی بر اقتصاد و رفتار اقتصادی

مرور ادبیات گسترده پیرامون رابطه فرهنگ و توسعه، حاکی از آن است که عوامل فرهنگی از چند طریق رفتار اقتصادی را تحت تاثیر قرار می‌دهند: از طریق تاثیر آن بر سازمان‌ها و تولید، عقاید مرسوم پیرامون مصرف و کار، توانایی خلق و مدیریت نهادها.

- فرهنگ سازمانی^{۱۰}، ادبیات گسترده‌ای پیرامون فرهنگ و تولید موجود است که به مطالعه خصوصیات رفتاری و هنجاری سازمان‌های منحصر بفرد می‌پردازد. فرهنگ سازمانی اساساً با توجه به فرهنگ ملل مختلف، همچنین نواحی، بخش‌ها یا حتی شرکت‌های موجود در یک بخش تغییر می‌کند. بنگاه‌ها کم و بیش می‌توانند بطور سلسله مراتبی عمل نمایند، در معرض تاثیرات عوامل بیرونی واقع شوند، در برابر تصمیم‌گیری‌ها منعطف باشند و همچنین بنا به دلایلی می‌توانند با سازمان‌های رسمی نسبت به سازمان‌های غیر رسمی هنجارهای قابل توجه کمتری را که

¹⁰ Organizational Culture

خاص آنهاست، داشته باشند. طبقات اجتماعی نیز به واسطه هنجارهای اجتماعی خاص خود مشخص می شوند که با توجه به همکاری و مشارکت طبقاتی، عقاید آنها نسبت به پول و تحصیل با هم متفاوت می باشند.

- عقاید مختلف نسبت به مصرف و کار، علاوه به عقاید کلاسیک موجود در باره اخلاق کار، مباحث و پژوهش های عمده ای نیز در خصوص فرهنگ فقر در دهه ۱۹۶۰ به وسیله اوسکار لوئیس برای بررسی شکست فقرا در آمریکا لاتین در بهره گیری از فرصت های کاری مطرح گشته است. این عنوان در بسیاری از بحث های مرتبط با فقر و رفاه در آمریکا ارایه شده که از آن جمله می توان به کارهای انجام گرفته به وسیله دانیل مونیهان و ویلیام جولیوس اشاره داشت؛ آنها بر این باورند که فقر فقط در نتیجه مشکلات ساختاری اقتصاد به وجود نیامده، بلکه رفتارهای اجتماعی نابهنجار نیز در این خصوص مشکل ساز بوده اند. سایر مطالعات نیز بیشتر بر فرهنگ اغنیا تا فقرا تمرکز نموده اند، با این توصیف که افراد نخبه و برگزیده نسبت به کار و فراغت ارزش های متفاوتی را قائلند، که این مسئله در مواردی باعث ترویج فرهنگ مصرفی و در سایر موارد منجر به صرفه جویی و انجام سرمایه گذاری های مجدد گشته است.

- فرهنگ و نهادها، بسیاری از اقتصاد دانان به درستی خاطرنشان کرده اند که تفاوت های موجود در عملکرد اقتصادی از جامعه ای به جامعه ای دیگر را می توان توسط تفاوت های موجود در نهاد ها و نیز سیاست های اتخاذ شده- که از جانب این نهاد ها و کمتر براساس عوامل فرهنگی می باشد- توجیه نمود و این مسئله آخر داستان نیست، چرا که مطالبات فرهنگی توانایی جوامع در جهت خلق و مدیریت مناسب نهادها را هم تحت تاثیر قرار می دهد. (ژیرار، ۱۳۷۲)

یکی از مهمترین عناوینی که ذیل مباحث فرهنگ و توسعه در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ مطرح بوده، سرمایه اجتماعی است که در میان گروهی از مردم تسهیم شده و به ارتقاء میزان همکاری و اعتماد در بین آنها می انجامد. سرمایه اجتماعی^{۱۱}، مانند سرمایه فیزیکی و انسانی بعنوان منبع ثروت مطرح می باشد. در مطالعات مختلف نقش سرمایه اجتماعی بر رشد اقتصادی نشان داده شده است و بنابر تعریف ارائه شده از سرمایه اجتماعی به طور قطع فرهنگ و بخصوص مطالبات فرهنگی نقش موثری در شکل گیری سرمایه اجتماعی دارد.

۴- توسعه و توسعه فرهنگی

به طور کلی توسعه فرآیندی است پیچیده که در آن جامعه از یک دوره تاریخی به دوره جدیدی منتقل می شود. این فرآیند در هر مرحله از رشد خویش ابعاد مختلف زندگی را متحمل می سازد.

به این ترتیب زمانی که توسعه مقوله ای صرفاً اقتصادی تلقی می شد، کشورهای مختلف تنها از یک جنبه به آن توجه می کردند. به عبارتی، پیشرفت اقتصادی یگانه ملاک توسعه هر جامعه قلمداد می شد و تصور غالب این بود که می توان به مدد الگوهای مختلف توسعه اقتصادی، رشد تکنولوژی، انباشت ثروت و مواردی از این قبیل به اهداف یک جامعه توسعه یافته نائل آمد. اما به تدریج نگاه یک سویه به توسعه و تاکید بیش از حد بر مسائل اقتصادی، باعث

¹¹Social Capital

بروز مشکلاتی در عرصه های اجتماعی و زیست محیطی برای کشورهای پیشرفته شد. از سوی دیگر، استفاده از این الگوی توسعه به وسیله برخی کشورها به طور نا آگاهانه، بر توسعه هماهنگ این کشورها اثراتی منفی گذارد. این مشکلات از آن جا نشأت می گرفت که نقش کلیدی فرهنگ در قوام جامعه مورد غفلت قرار گرفته بود. می توان گفت فرهنگ به عنوان گنجینه ای از دستاوردهای مادی و معنوی بشری که باورها، ارزش ها، نگرش ها و هنجارهای مورد قبول یک جامعه را در طول تاریخ به وجود آورده است نوع رفتار مردم آن جامعه را مشخص می کند. بدیهی است که نمی توان بدون اعتنا به این مقوله مهم، به دنبال ایجاد تغییراتی در ابعاد مختلف جامعه بود. چرا که هرگونه تغییر و تحولی در تمام ابعاد جامعه اعم از اقتصادی، سیاسی و اجتماعی منوط به نوعی پذیرش فرهنگی در جامعه می باشد. بنابراین بدون ایجاد بستر مناسب فرهنگی نمی توان به دنبال تحقق توسعه در ابعاد دیگر جامعه بود. از این رو، در سالهای اخیر مفهوم توسعه فرهنگی مورد توجه بسیاری از مجامع جهانی از جمله یونسکو قرار گرفته است.

مفهوم توسعه فرهنگی به وسیله سازمان یونسکو در دهه ۶۰ میلادی در جهان رواج یافت. همچنین این مفهوم تا آن جهت برای یونسکو با اهمیت بود که دهه ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۷ توسط این سازمان به عنوان دهه توسعه فرهنگی نامیده شد. اما پرسش اساسی این است که فرهنگ یک جامعه چگونه در مقوله توسعه می تواند نقش آفرین باشد. در پاسخ به این پرسش می توان گفت رفتارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که در نهادهای یک جامعه تثبیت شده و مطالباتی که بر اساس آن شکل گرفته اند، نقش عظیمی در فرایند توسعه آن جامعه ایفا می کنند.

برخی از علل بروز این رفتارها ناشی از نگرش ها و ارزشهای فرهنگی مسلط در جامعه است. بنابراین می توان گفت: ماهیت این نگرش ها و ارزشها، که هسته فرهنگ جامعه را تشکیل داده و مطالبات فرهنگی بر اساس آن ارائه میگردد، تاثیر تعیین کننده ای بر فرآیند توسعه یافتگی کشور دارد.

از زاویه ای دیگر، نگرش افراد جامعه به مقولات اساسی حیات انسانی، رفتارهای اجتماعی را تحت الشعاع قرار می دهد؛ این مقولات عبارتند از سرشت انسان، رابطه با طبیعت، زمان (گذشته گرا، حال گرا یا آینده نگر بودن)، روابط افراد در جامعه، فلسفه زندگی، رابطه انسان با ماوراء الطبیعه، رابطه انسان با جوامع دیگر و رابطه انسان با علم، به این ترتیب ایجاد هر گونه تحولی در یکی از ابعاد زندگی انسان، مستلزم تغییر در نوع نگرش افراد به این مقوله ها است. عدم توجه به این مسئله در ارائه الگوی توسعه، نتیجه ای جز تشتت اجتماعی و از دست رفتن انسجام درونی جامعه به دنبال نخواهد داشت. (موسایی، ۱۳۸۷)

اینجاست که مفهوم توسعه فرهنگی به عنوان زمینه ساز شکل گیری توسعه ای همه جانبه مطرح می شود. تعابیر مختلفی درباره توسعه فرهنگی وجود دارد. اما می توان تعریف زیر را یکی از تعاریف قابل توجه این مفهوم برشمرد.

ایجاد شرایط و امکانات مادی و معنوی مناسب برای افراد جامعه به منظور شناخت جایگاه آنان، افزایش علم و دانش انسان ها، آمادگی برای تحول، پیشرفت و پذیرش اصول کلی توسعه مانند قانون پذیری، نظم و انضباط، بهبود روابط اجتماعی و انسانی، افزایش توانایی های علمی، اخلاقی و معنوی برای همه افراد، در مجموع توسعه فرهنگی را می

توان فرآیند ارتقاء شئون گوناگون فرهنگ جامعه در راستای اهداف مطلوب دانست که زمینه ساز رشد و تعالی انسان ها خواهد شد. در اینجا منظور از شئون گوناگون فرهنگ، نگرش، ارزش ها، هنجارها، قوانین، آداب و رسوم می باشد.

هدف نهایی توسعه فرهنگی در این تعریف در واقع غرض اصلی هر نوع توسعه ای است، یعنی رشد و تعالی انسان در ابعاد مادی و معنوی. البته روشن است که دستیابی به این هدف جز در صورت مناسب بودن بستر زیست انسان، که همانا جامعه است محقق نمی شود. بنابراین در یک الگوی مناسب برای توسعه، باید راهکارهایی برای بهبود شرایط زندگی پیش بینی شود.

در این جا سخن بر سر بازاندیشی و بازسازی فرهنگی و نقش مطالبات فرهنگی در این بازسازی است. بدون تردید، طرد فرهنگ خودی نتیجه ای جز از دست رفتن هویت اجتماعی و تزلزل قوام جامعه در پی نخواهد داشت؛ ولی در باز اندیشی فرهنگی با توجه به مقتضیات زمان، می توان به تقویت عناصر فرهنگی مساعد توسعه همت گماشت و به تصفیه فرهنگ از عناصر مانع توسعه همچون باورهای واهی و خرافات پرداخت و مطالبات مطلوب فرهنگی را بر اساس آن شکل داد.

درک دو مفهوم اساسی در حوزه توسعه فرهنگی، بسیار ضروری است، استراتژی فرهنگی و سیاست فرهنگی، بطور خلاصه می توان گفت سیاست های فرهنگی، مجموعه تصمیمات کلان و چارچوب های قانونی هستند که حکومت ها برای حفظ و استقرار شرایط فرهنگی-اجتماعی مطلوب و مناسب در جامعه اتخاذ می کنند. به عبارت دیگر، سیاست های فرهنگی مایل به حفظ وضعیت فعلی جامعه (ایستایی نه تغییر و پویایی) هستند. شایان ذکر است سیاست های فرهنگی نوین و پیشرفته، ناظر به پویایی، نظام مند و در نتیجه کند هستند. در مقابل استراتژی فرهنگی، ناظر به نحوه توسعه فرهنگی کشور (در راستای اهداف استراتژی کلان توسعه ملی) است و در واقع نحوه تغییر شرایط فرهنگی فعلی کشور به وضعیت مطلوب آینده را تعیین می کند. پس استراتژی فرهنگی، تاکید می ورزد و در یک «تغییر و بهبود» صریحا بر ایجاد کلام، حالت انفعالی (همچون سیاست های فرهنگی) ندارد، بلکه حالت تهاجمیت را پیش دستانه (و یا به تعبیری آینده نگرانه) به خود می گیرد. نکته قابل توجه این که بسیاری از کشورها، سیاست فرهنگی و استراتژی فرهنگی شان را تلفیق کرده و همه را «طرح توسعه فرهنگی» یا «سیاست فرهنگی جامع» در قالب یک طرح ارائه نموده و مطالبات فرهنگی را بر اساس آن تدوین کرده اند.

۵- رابطه فرهنگ و اقتصاد

برای درک رابطه اقتصاد و فرهنگ باید به خاستگاه این دو نظر افکند. خاستگاه اقتصاد و فرهنگ را به تعبیری می توان، جامعه تلقی نمود، جامعه نوعی سیستم اجتماعی است. سیستم اجتماعی، معلول روابط اجتماعی است. روابط اجتماعی بر خلاف روابط طبیعی، اموری قطعی و تکوینی نیستند. در سیستم های انسانی بر روابط انسانی به علت وجود اختیار و آگاهی او قطعیت حاکم نیست و انسان در شرایط معین می تواند به یک عامل مشخص، پاسخ های متفاوتی بدهد و این پاسخ های متعدد، چیزی جز وجود کثرت و گزینه های متفاوت نیست. با تعدد و وجود

گزینه‌های متفاوت است که پدیده‌ای به نام انتخاب معنا پیدا می‌کند و از میان روابط ممکن بین پدیده‌ها باید یکی را برگزید. انتخاب‌های گوناگون بر مبنای ارزشهای ذهنی مختلف افراد صورت می‌گیرند که در واقع فرهنگ، شکل دهنده ارزشهای گوناگون برای افراد و جوامع مختلف است. بنابراین ملاحظه می‌شود که بین اقتصاد و فرهنگ رابطه تنگاتنگی وجود دارد.

اگر بخواهیم رابطه فرهنگ و اقتصاد را به شکل دیگری بیان کنیم، شاید بتوان گفت: اولاً، رفتارهای پایدار انسانی حاصل و متأثر از فرهنگ است؛ ثانیاً فعالیت‌های اقتصادی از جمله رفتارهای اقتصادی انسانها است و در نتیجه جزیی از مجموعه رفتارهای انسانی به شمار می‌آید و ثالثاً رفتارهای اقتصادی (غیر از رفتارهای ناپایدار و استدلالی) مبتنی بر فرهنگ است و رفتارهای پایدار خاص، نتیجه فرهنگ خاص است. بنابراین رفتارهای پایدار خاص اقتصادی نتیجه فرهنگ خاصی است. توسعه اقتصادی نیز به وضعیت خاص از اقتصاد اطلاق می‌شود و هر وضعیت خاص اقتصادی نتیجه رفتارهای خاصی است. بنابراین توسعه اقتصادی نتیجه رفتارهای خاصی است و این رفتارهای خاص، نیز نتیجه فرهنگی خاص بوده و به همین دلیل می‌توان نتیجه گرفت که توسعه اقتصادی نیز وضعیت فرهنگی خاص خود را می‌طلبد.

۶- رابطه فرهنگ و توسعه

پیشرفت و توسعه، حاصل نگرش خاصی به عالم است و بدون ایجاد این نگرش خاص، پیشرفت و ترقی ممکن نیست و این نگرش خاص بیانگر لزوم وجود یک فرهنگ مناسب برای توسعه است. بنابراین عامل فرهنگ از جایگاه ویژه‌ای در توسعه برخوردار است. بی‌توجهی و کم‌توجهی به آن تمام برنامه‌های توسعه را با ناکامی مواجه خواهد ساخت. بنابراین لازم است بصورت خاص رابطه فرهنگ و توسعه را کاملاً شناخته و در برنامه‌های توسعه به آن توجه کافی مبذول داشت.

رابطه فرهنگ و توسعه از دو دیدگاه قابل بررسی و حائز اهمیت است. اول اینکه فرهنگ را مجموعه‌ای بدانیم که در تمام عناصر عموماً مساعد یا مانع حرکت توسعه‌ای هستند؛ در این جایگاه، فرهنگ به عنوان یک مجموعه موثر بر فرآیند توسعه تلقی می‌شود. دوم اینکه فرهنگ را به عنوان مجموعه‌ای که در فرآیند توسعه شکل گرفته و محصول توسعه تلقی می‌شود، بپذیریم. در حالت اول، فرهنگ از عوامل موثر بر توسعه است و در حالت دوم نتیجه توسعه. حالت اول را به فرهنگ توسعه و حالت دوم را به توسعه فرهنگی می‌توان تعبیر نمود.

بحث در این مقاله در خصوص حالت و جایگاه نخست است. در این موقف، فرهنگ به عنوان پیش‌نیاز و عامل موثر بر توسعه تلقی می‌شود. حال سوال این است که این پیش‌نیازها و عوامل فرهنگی موثر بر توسعه که از آنها به فرهنگ توسعه تعبیر می‌کنیم شامل چه عناصری هستند؟

ابتدا لازم است به برخی از دیدگاه‌هایی که در این زمینه مطرح شده است نظر افکنیم. به عقیده ماکس وبر و کسانی که به ارزیابی نظر او پرداخته‌اند عناصری چون توجه به رسالت کار، دخالت عقل، مکروه ندانستن گردآوری ثروت،

امساک و صرفه‌جویی، اصالت فرد(فردگرایی)، داشتن روحیه خلاق و... از جمله عوامل فرهنگی موثر بر توسعه اقتصادی است. عده‌ای نیز به تقلید از عقاید وبر برای کشورهای جهان سوم، عناصری از فرهنگ را بر شمرده‌اند که بسیار فراتر از عقاید ماکس وبر است و با ملاحظه عناصر فرهنگی غرب، آنها را برای کشورهای جهان سوم ضروری دانسته‌اند. برای مثال عده‌ای عناصر فرهنگی موثر بر توسعه را در نگرش علمی، رعایت حقوق دیگران، آزادی سیاسی، نظم‌پذیری، اعتقاد به برابری انسان و توجه معقول به دنیا دانسته‌اند. عده‌ای جدی گرفتن دنیا در برابر آخرت، اسطوره‌زدایی از عالم و علوم، تدبیر عقلانی امور معیشت، قناعت به ظن، طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌جویی از طبیعت، گریختن از عالم درون و روی آوردن به عالم بیرون، مشارکت مردم، تقدس‌زدایی از فکر، حرمت نهادن به علم و عالمان طبیعت و وحدت فرهنگی را به عنوان پیش‌نیازهای فرهنگی توسعه بر شمرده‌اند برخی بر عوامل دیگری مانند تجربه‌گرایی، شک‌گرایی، علم‌گرایی، مصرف‌گرایی، قانون‌گرایی، فردگرایی، تولیدگرایی، تحول‌گرایی تاکید دارند و جمعی خرد دموکراتیک و خرد تکنولوژیک را مقدمه لازم برای حصول توسعه بر شمرده‌اند. گروهی اعتقاد به کار و انباشت سرمایه^{۱۲} و مال‌اندوزی را به عنوان شرط لازم برای شروع و تداوم روند توسعه می‌دانند.

عده‌ای مشارکت وسیع مردم به خصوص مشارکت زنان را مقدمه توسعه و از عناصر موثر بر توسعه می‌دانند. عده‌ای ثبات سیاسی را شرط لازم می‌دانند. عده‌ای باور به پویایی اجتماع و اعتقاد به توسعه را به عنوان حداقل پیش‌نیازهای فکری توسعه به حساب آورده‌اند و عده‌ای احساس توانایی مسئولین و مردم در نیل به توسعه را از مقدمات لازم برای توسعه می‌دانند. (عظیمی، ۱۳۸۴)

به هر حال با حذف عناصر تکراری که در بالا ذکر شد پیش‌نیازهای فرهنگی موثر بر توسعه اقتصادی را می‌بایست به ترتیب زیر خلاصه کرد:

-نگرش مطلوب نسبت به دنیا و مظاهر آن.

-نگرش و برخورد علمی با مسائل و اهمیت دادن به نقش عقل.

-اعتقاد به آزادی ابراز اندیشه.

-اعتقاد به برابر بودن انسانها و احترام به حقوق دیگران.

-لزوم نظم‌پذیری جمعی.

-عدم تعارض فرهنگی در جامعه.

-اعتقاد به توسعه.

در ادامه دلایل لزوم عناصر فوق به عنوان پیش‌نیاز توسعه بررسی می‌گردد.

¹² Capital accumulation

چرا نگرش معقول و مطلوب نسبت به دنیا از پیش‌نیازهای فرهنگی موثر بر توسعه است بدیهی است توسعه و رشد باید در این دنیا صورت گیرد و این مسئله با به کارگیری عقل، به منظور تسخیر نیروها و منابع موجود در طبیعت به نفع بشر، ممکن می‌شود. حال اگر انسانها زندگی و حیات این دنیا را مذموم بدانند طبیعتاً این دیدگاه، در اعمال و افکار آنان اثر می‌گذارد. مگر نه اینکه رفتارها و اعمال انسان در این دنیا ناشی از فرهنگ و بینشی است که بر شخصیت او حاکم است و مگر غیر از این است که رفتارهای پایدار خاص متعلق به انسان نتیجه و متأثر از فرهنگی خاص است. اگر این مطلب را پذیرفته و رفتارهای انسان را معلول طبیعی افکار و اعتقادات او دانسته، به ناچار این را هم باید قبول کرد که اعتقاد به مذموم بودن دنیا در رفتار انسان موثر است، و این امر واضحی است که اگر کسی دنیا را فی نفسه مذموم (نامطلوب) دانست، سعی و تلاش به منظور حداکثر استفاده ممکن از منابع موجود در طبیعت نکرده و هرگز برای دستیابی به سطح بالاتری از رفاه مادی به تلاش فوق‌العاده دست نخواهد زد. بلکه به حداقل اکتفا خواهد نمود. کسی که چنین کند به توسعه دست نمی‌یابد چرا که یکی از ابعاد توسعه تلاش برای حداکثر استفاده از منابع موجود و سعی در دستیابی به سطح بالاتر از رفاه مادی است. بنابراین به عنوان اولین شرط برای توسعه اقتصادی باید استفاده از دنیا را نامطلوب ندانیم.

چرا نگرش علمی و توجه به نقش عقل از پیش‌نیازهای فرهنگی موثر بر توسعه است. به ظاهر نقش عامل فوق در فرآیند توسعه تقریباً بدیهی به نظر می‌رسد. بنابراین به اختصار ارتباط نگرش علمی با توسعه اقتصادی در برخی از زمینه‌ها بررسی می‌گردد. در توسعه اقتصادی تولید از جایگاه خاصی برخوردار است. زیرا دستیابی به رفاه بیشتر مستلزم تولید بیشتر است. افزایش تولید، با تغییر در روشهای تولید و افزایش بهره‌وری ممکن است. بنابراین بهبود در روشهای تولید و تحولات تکنولوژیک عنصری کلیدی در توسعه اقتصادی محسوب می‌شود. نتیجه اینکه توسعه اقتصادی مستلزم تحول مستمر در روشهای تولید بوده تغییر در روشهای تولید مستلزم تغییر در روشهای انباشت سرمایه و به کارگیری علم و دانش است، از این رو گسترش روحیه علمی جامعه می‌تواند سهم مهمی در توسعه اقتصادی داشته باشد. یکی از شاخص‌های مهم در توسعه اقتصادی افزایش کارایی است. اگر کارایی به معنای استفاده نزدیک‌ترین راه‌ها و کم‌هزینه‌ترین روش‌ها برای دستیابی به اهداف تعریف شده دانسته شود در آن صورت باید پذیرفت که شناخت راه‌ها و روش‌های ممکن برای دستیابی به هدف و نیز شناخت راه بهینه برای نیل به هدف جز با توسل به روش‌های علمی ممکن نیست.

چرا آزادی ابراز اندیشه از پیش‌نیازهای توسعه محسوب می‌شود. آزادی ابراز اندیشه از لوازم حاکمیت روحیه علمی است، روحیه علمی با آزادی ابراز اندیشه و تضارب همراه است و با اختناق و جلوگیری از نشر اندیشه‌ها، سازگاری ندارد. در سایه آزادی ابراز اندیشه است که نظرات نو ظهور می‌کند و ابتکار و نوآوری علمی حاصل می‌شود و شروع و تداوم توسعه اقتصادی نیز در چنین محیطی صورت می‌گیرد.

چرا اعتقاد به برابری انسان‌ها و رعایت حقوق دیگران از پیش‌نیازهای توسعه تلقی می‌شود. اگر از ابتدا و بدون دلیل عده‌ای از افراد را برتر از دیگران بدانیم، این اندیشه تبعیض‌آمیز باعث خواهد شد که عده‌ای از افراد جامعه در فرآیند

توسعه مشارکت نداشته و با اهداف توسعه هم سو نباشند، و پیمودن مسیر توسعه را نیز با مشکل مواجه سازند، در این میان عده ای از نیروهای جامعه حذف شوند و احتمالا طبقه ای که خود را ممتاز می داند نیروی خود را صرف حذف دیگران می کند و مقداری از نیروی آنها هم از بین می رود. این هدر رفتن نیروها و استفاده نکردن از همه امکانات جامعه، امری است ضد توسعه. همین مسئله درباره زنان می تواند اتفاق بیفتد. اگر جامعه ای با دید تبعیض آمیز نسبت به حقوق زنان بنگرد یقینا مشارکت آنها را که نیمی از نیروی انسانی جامعه را تشکیل می دهند از دست خواهد داد، علاوه بر این که توسعه به معنای انسانی آن هم موضوعیت نمی یابد. در نابرابر دانستن افراد و برخورد تبعیض آمیز است که عده ای تحقیر شده و نیروی ابتکار و کارایی خود را از دست می دهند و این امر به خودی خود ضد توسعه است. اعتقاد به رعایت حقوق دیگران نیز از لوازم اصلی برابر دانستن افراد است. بنابراین با درک نقش اعتقاد به برابری افراد جامعه اهمیت این عنصر فرعی نیز روشن است.

چرا نظم پذیری جمعی یکی از پیش نیازهای موثر توسعه است. در سازماندهی توسعه ای، کار جمعی نقش عمده ای در فرآیند توسعه دارد و اگر کسی نظم جمعی را نپذیرد و خود را با سیستم تطبیق ندهد، کار نظام مختل می شود، چرا که در دنیای جدید همه امور تخصصی شده و تخصصی شدن کارها خود به معنای تقسیم کار است و در عین حال تقسیم کار خود نوعی نظم پذیری بوده و بدون اعتقاد به نظم و التزام به آن به وجود نمی آید. توسعه نیازمند پیش بینی، هدایت و برنامه ریزی است. اگر در جامعه ای نظم حاکم نباشد رفتارها، قابل پیش بینی، هدایت و برنامه ریزی نیستند. برای اینکه بتوان رفتارها را پیش بینی و هدایت کرد باید افراد، نظم پذیر باشند.

چرا عدم تعارض فرهنگی در جامعه از پیش نیازها و عوامل موثر بر توسعه تلقی می شود. این عنصر بر خلاف سایر عناصر مربوط به کلیت فرهنگ است نه مربوط به ویژگی یک عنصر خاص، عدم تعارض فرهنگی به معنای سازگاری عناصر فرهنگی یک جامعه به گونه ای است که یک عنصر آن، مستلزم نفی عنصر دیگر نباشد. تعارض فرهنگی لزوما بین دو گروه از افراد جامعه وجود ندارد. حتی ممکن است یک فرد به نسبت پذیرفتن قسمت هایی از دو فرهنگ که منشاهایی متفاوت دارند در برخورد با مسائل دچار تعارض فرهنگی شود. این عنصر با مسئله ثبات و امنیت رابطه تنگاتنگی دارد و همین ارتباط دلیل موثر بودن آن در توسعه می باشد. روشن است که بی ثباتی مانعی در برابر موفقیت برنامه های توسعه است. وقتی ثبات نباشد انباشت اطلاعات و تجربیات و سرمایه گذاری صورت نمی گیرد و بی ثباتی، امید و اطمینان به آینده را از افراد سلب کرده و باعث می شود که افراد به جلب منافع آنی و زودگذر تمایل داشته و کمتر به دنبال طرح های بلندمدت باشند. در حالی که در توسعه اقتصادی ثبات، اطمینان به آینده، به دنبال طرح های بلند مدت بودن و وسایلی از این قبیل سخت مورد نیاز است.

چرا اعتقاد به توسعه از عوامل و پیش نیازهای فرهنگی موثر بر توسعه اقتصادی است. اعتقاد به توسعه به این معناست که مردم واقعا باور داشته باشند که جامعه باید توسعه پیدا کند، چرا که توسعه یک انتخاب است و فقط در سایه تلاش است که می توان به اهداف توسعه رسید. اعتقاد به توسعه با عقیده به جبر و این که انسان در برخورد با پدیده ها، عاری از اراده و اختیار باشد در تناقض است. چرا که توسعه یک انتخاب است و انتخاب مسئله ای است که

بدون داشتن اختیار ممکن نیست و به این جهت اگر جامعه ای معتقد باشد که تلاش افراد آن تاثیری در سرنوشت آنها ندارد، این جامعه در راه توسعه گام برنخواهد داشت و به علاوه مشکلات دوران گذار را نیز نمی تواند تحمل کند.

پس در این مجال باتوجه به تحلیل فرهنگ توسعه میتوان گفت اعتقاد به پیش‌نیازهای فرهنگی موثر بر توسعه شکل دهنده مطالبات فرهنگی متناسب با توسعه مطلوب می‌باشد.

۷- ضرورت توجه به رابطه تعاملی فرهنگ و توسعه

فرهنگ حاکم بر یک تمدن و توسعه ای که در زمینه های مختلف داشته است، تاثیری متقابل بر هم داشته اند. درهم آمیختگی این دو و تاثیرشان در ساخت یک جامعه، به قدری است که به راحتی نمی توان تفکیکی مشخص بین آنها قائل شد و یکی را بر دیگری اولویت بخشید. هر جامعه ای که در مسیر تکامل و تعالی حرکت می کند، ناگزیر با موانع و چالش هایی روبروست. البته این مشکلات در بعضی قلمروها نمود بیشتری می‌یابند. چنان که اکثر جوامع در حال توسعه به گونه ای با چالش هایی در قلمرو فرهنگ مواجه هستند. طبیعتاً باید پذیرفت که بدون روشن شدن نوع رابطه عناصر فرهنگی جامعه با الگوی توسعه اتخاذ شده، انتظار رسیدن به اهداف مورد نظر و رسیدن به پیشرفت‌های مطلوب، بی فایده خواهد بود. در باب رابطه این دو مفهوم، دو رویکرد غالب وجود دارد که در سالیان گذشته، عموماً بر تفکر دولت‌مردان کشور حاکم بوده است. رویکرد نخست را میتوان توسعه محور و دیگری را رویکرد فرهنگ محور نامید. (پیمان، ۱۳۸۴)

گروه اول در انتخاب روشهای توسعه توجه چندانی به فرهنگ موجود نداشته، بدون در نظر گرفتن عناصر فرهنگی حاکم بر زندگی افراد جامعه، و مطالبات فرهنگی آن به پیاده کردن برنامه های توسعه مورد نظر خویش پرداخته‌اند. این گروه قبل از هر چیز به پیشرفت اهمیت می دهند و اولویت اول در نگاه ایشان توسعه جامعه است.

در این حالت، الگوی توسعه‌ای که معمولاً ارائه می شود، به صورت قالبی از کشورهای دیگر اخذ شده است. به عبارتی بدون توجه به وضعیت و شرایط محیطی حاکم بر کشوری که روش‌های خاص توسعه را تجربه نموده و احیاناً به موفقیت هایی نیز نائل آمده، به تقلید صرف از روشهای مذکور دست می‌زنند. اینان به فرهنگ به مثابه ابزاری می‌نگرند که باید خود را مطابق با ضروریات توسعه تطبیق دهد و خللی در روند آن ایجاد ننماید. طبیعی است که در چنین حالتی، چالش های بسیاری در حوزه فرهنگ کشور مقصد پیش خواهد آمد. اما با توجه به رویکرد این گروه، در تمام موارد تضاد به وجود آمده، اولویت‌های توسعه تعیین کننده خواهد بود. به این معنا که از این منظر فرهنگ جامعه باید خود را با تغییرات ناشی از توسعه وفق دهد و به صورت کامل به الگوی توسعه اتخاذ شده ملتزم باشد. چنین نگاه خشکی به توسعه که تنها رشد حوزه های اقتصادی و صنعتی و ایجاد رفاه در زندگی را مد نظر قرار می‌دهد، به احساس بی‌هویتی افراد جامعه می‌انجامد و به مرور باعث به وجود آمدن بحران هویت^{۱۳} و شکل‌گیری خیزش‌های اجتماعی خواهد شد که آرمان خویش را بازگشت به دوران گذشته قرار می دهند. به وجود آمدن

احساس از دست رفتن هویت، نه تنها مانعی بر سر راه توسعه کشور ایجاد خواهد نمود؛ بلکه باعث موضع گیری جامعه در قبال آن شده و توسعه به مفهومی ضد ارزش و در مقابل هویت فرهنگی قلمداد خواهد شد.

گروه دوم در تغییرات اجتماعی اصالت را به فرهنگ می دهند. به عبارتی با نگاهی یک سویه تفسیری از توسعه را قابل قبول می دانند که با فرهنگ موجود مطابقت کامل داشته باشد. این گروه عموماً به یک هویت جمعی و مقدس باور دارند که در برگیرنده تمام ارزش‌های تعیین کننده رفتارهای اجتماعی است. هر گونه تخطی از این مجموعه از نظر ایشان غیر قابل تحمل است. از نظر اینان غایت اصلی، حفظ و تداوم فرهنگ موجود است و ضمن ارائه مطالبات فرهنگی مبتنی بر این باور تمام تلاش خود را جهت عملیاتی شدن این مطالبات به کار بسته به طوری که از نظر ایشان مسائل دیگر جامعه در درجه دوم اهمیت قرار می گیرند.

بنابراین عموماً به توسعه جامعه باور نداشته و یا تنها به ابعادی از توسعه مانند تکنولوژی^{۱۴} روی خوش نشان می دهند. حتی وقتی که بنابر جبر زمانه مجبور به پذیرش آن شوند، تنها الگویی از توسعه را می پذیرند که نه تنها با فرهنگ حاکم منافاتی نداشته باشد، بلکه به تثبیت هرچه بیشتر آن نیز کمک نماید. اینان از فرهنگ، تفسیری ذات انگارانه دارند و تمام قوای جامعه را برای حفاظت از این هویت جمعی به کار می گیرند. این نگرش توجهی به کارآمدی فرهنگ و نقش آن در ساماندهی زندگی نداشته و ارزش آن را فی نفسه می داند.

نتیجه این نگاه یک سویه به فرهنگ، از بین رفتن هرگونه پویایی در جامعه خواهد بود. بدیهی است هنگامی که مردم، جامعه را در مسیر پیشرفت نبینند و دور نمایی از بهبود زندگی خود تحت حاکمیت فرهنگ موجود نداشته باشند و ایستایی را در اجزای مختلف زندگی خویش ببینند، به مرور دچار نوعی یاس و دلزدگی خواهند شد و با نفی تجربه تاریخی خویش در قالب فرهنگ، به تمام ارزشها، باورها و هنجارهای موجود در جامعه پشت نموده، به فرهنگ خود به چشم عامل واپس گرایی و تحجر خواهند نگریست. این امر میتواند باعث به وجود آمدن جریان های افراطی شود که به دنبال محو ارزشهای بنیادین جامعه باشند. در نهایت چنین نگرشی منجر به ایستایی کامل جامعه حتی خود فرهنگ خواهد شد. چرا که با داشتن چنین نگرشی دیگر نمی توان با تغییر، تحول و تکامل در لایه های فرهنگ به تقویت و پاسداری هسته مرکزی آن همت گماشت. چنین نگرشی بطور قطع در بلندمدت باعث دلزدگی مردم از فرهنگ شده، جریان هایی را در جهت طرد بنیان های فرهنگی به وجود خواهد آورد.

حال این پرسش مطرح است که آیا می توان در عین حفظ هویت فرهنگی جامعه، کشور را نیز در مسیر توسعه قرار داد. پاسخ به این سوال بسیار مشکل است، اما برای روشن شدن بیشتر موضوع، ابتدا باید نسبتی که به طور واقعی بین این دو مفهوم برقرار است را به دست آورد. با نگاهی اجمالی به تاریخ و بررسی روند ظهور و سقوط و نیز شکوفایی تمدن های مختلف، به خوبی می توان نقش فرهنگ را در شکوفایی و یا انحطاط یک تمدن ردیابی نمود. برای مثال در تحلیل تمدن های باستان مانند چین، ایران، روم و یونان هیچ گاه نمی توان از فرهنگ فاخری که این تمدن ها به بار آوردند و باعث عظمت آن تمدن ها شد سخنی به میان نیاورد. به عبارتی فرهنگ حاکم بر یک تمدن از

¹⁴ Technology

یک سو و توسعه‌ای که در زمینه‌های مختلف داشته از سوی دیگر، ضمن تأثیری متقابل بر یکدیگر، باعث عظمت آن تمدن گردیدند.

در هم آمیختگی این دو در تأثیرشان در ساخت یک جامعه، به قدری است که به راستی نمی توان تفکیکی مشخص بین آنها قائل شد و یکی را بر دیگری اولویت بخشید. اراده مردم و نخبگان برای تغییر شرایط زندگی و نیز شکل گیری تغییرات، خود به تحولاتی در عرصه فرهنگ نیز منجر شده است. برای مثال ماکس وبر بر تأثیر نهادهای مذهبی و نظام‌های اخلاقی جهت توسعه اقتصادی تأکید می کند و عوامل معنوی و اخلاقی موجود در فرهنگ اروپایی را از جمله عوامل علی رشد و توسعه اقتصادی سرمایه داری در غرب معرفی می نماید.

به عبارتی برداشتی که از فرهنگ ارائه می‌شود، می‌تواند باعث رکورد یا پویایی جامعه شود. به این معنا که می‌توان فرهنگ را واجد لایه‌های مختلفی دید که هر کدام از پتانسیل‌هایی برخوردار هستند و در صورت فعلیت یافتن، می‌توانند به کارآمدی و به روز شدن فرهنگ و مطالبات فرهنگی یاری رسانند. در مقابل می توان با ارائه تفسیری ایستا از فرهنگ، در مقابل هرگونه تغییرات اجتماعی مقاومت کرد و روز به روز از کارایی فرهنگ در ساماندهی جامعه کاست. آن چنان که دو رویکرد افراطی که در قسمت قبل گفته شد، نتیجه ای جز ایستایی جامعه، تشّت اجتماعی، دوگانگی فرهنگی و بی هویتی را برای جامعه به ارمغان نیاورده است.

به نظر می‌رسد از یک سو آن دسته از مطالبات فرهنگی مورد اقبال مردمان واقع می شود که کارآمدی آن در به سامان رساندن زندگی ایشان به اثبات رسد. و از سویی دیگر جامعه به توسعه‌ای روی خوش نشان خواهد داد که عناصر ارزشی، هنجارها و معیارهای مورد پذیرش فرهنگ حاکم را ارج نهاده و مطالبات فرهنگی مبتنی بر آنها را مورد نظر قرار داده و در رابطه‌ای تعاملی با یکدیگر مسیر پیشرفت را بپیماید. به این ترتیب به نظر می رسد برای ارائه خط مشی مناسب برای توسعه کشور، باید به التزام متقابل برنامه‌های توسعه و مطالبات فرهنگی توجه شایانی نمود و با اتخاذ نگاه تفسیری از فرهنگ بر لزوم رابطه‌ای تعاملی و سازنده و نفی تقابل بین دو مفهوم توسعه و فرهنگ تأکید نمود.

۸- نقش مثبت رسانه‌ها در تأثیر مطالبات فرهنگی بر برنامه‌های توسعه

در این بخش با توجه به اینکه نقش فرهنگ بر توسعه توضیح داده شد، در ادامه براساس مطالعات صورت گرفته به عواملی اشاره می گردد که از طریق آن ها می توان نقش مطالبات فرهنگی را بر برنامه‌های توسعه موثرتر نمود. این عوامل عبارتند از آموزش، یافته‌ها و دستاوردهای علمی، وسایل ارتباط جمعی از قبیل رسانه، مطبوعات و...، موسسات و ادارات فرهنگی و در نهایت آگاهی و درایت نسبت به جغرافیایی فرهنگی در برنامه ریزی فرهنگی و تدوین استراتژی فرهنگی.

امروزه نقش رسانه ها و مطبوعات، در جامعه‌ای توسعه یافته تلقی می شود که بتواند در کنار شاخصه های اقتصادی بر معیار آموزش و اطلاعات و در حقیقت عنصر دانایی اجتماعی تأکید کند. در چنین جامعه ای رسانه ها و مطبوعات

با تولید و توزیع مطلوب اطلاعات، نقش مهمی در بالابردن سطح فرهنگ و شناساندن مطالبات فرهنگی مطلوب دارند و جامعه را به سوی توسعه کمک می کنند. اگر معضلات جامعه را خوب بشناسیم و اهمیت فناوری را در حل مشکلات در نظر بگیریم کمبودهای فکری، دیدگاه‌های غلط و موانع مفهومی و فرهنگی که وجود دارد را میتوان به جامعه معرفی کرد. در این جا رسانه‌ها در توسعه نقش مهمی دارند. اگر می خواهیم در کشورمان توسعه و پیشرفتی حاصل شود باید ضعف‌های فرهنگی خودمان را بشناسیم. در اینجا است که تاثیر رسانه ها به عنوان یکی از پارامترهای مهم توسعه فرهنگی آشکار می شود و در جامعه با کارکردهای اطلاع رسانی، آموزشی، تفریحی و سرگرمی خود به توسعه همه جانبه کمک می کند.

نتیجه گیری

فرهنگ عنصری است که شامل همه کنش های فرد و محیط پیرامون او با بعد زیرین زندگی گروه‌های اجتماعی می‌شود، یعنی مجموعه روش ها و شرایط زیست یک جامعه براساس بنیاد مشترکی از سنت ها و دانش و نیز اشکال مختلف بیان جایگاه فرد در درون جامعه، به هم پیوند خورده است و تنها با دخالت مطالبات فرهنگی در راه‌حل‌های انتخاب شده برای توسعه می‌توان به طور کامل نیازها و خواسته‌های گروه‌های مختلف جامعه را برآورده ساخت. شکل اصلی تمام فعالیت‌های توسعه‌ای یک کشور از ماهیت مطالبات فرهنگی آن، هویت و رنگ می گیرد. به عبارتی حفظ یک نظام اجتماعی و ارتقاء جایگاه آن گرچه به ظاهر، بستگی به پویایی و استقلال فعالیت های سیاسی و اقتصادی دارد، ولی نحوه فعالیت در اقتصاد و یا سیاست‌گذاری در بخش دیگر متأثر از فرهنگ و مطالبات فرهنگی تدوین شده در آن نظام است. فرهنگ، ارزش ها و باورهای آن، علت محدثه و ایجادی اقتصاد، سیاست و فعالیت های دیگر اجتماعی است. از این رو استقلال، موجودیت و تداوم آنها، بستگی به نوع فرهنگ یا ارزش ها و باورهایی است که حرکت‌های اقتصادی و سیاسی برپایه آن شکل گرفته اند. در پایان میتوان گفت از آن جا که دغدغه اصلی دولت ها رسیدن به توسعه همه جانبه است، لازمه اصلی آن، فرهنگ توسعه یعنی مطالبات فرهنگی مبتنی بر پیش‌نیازهای فرهنگی مطلوب توسعه بوده که در این صورت یکی از مهمترین نتایج این توسعه همه‌جانبه، توسعه فرهنگی خواهد بود.

منابع:

- آشوری، داریوش. (۱۳۵۷). تعریف ها و مفهوم فرهنگ. چاپ اول. تهران مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
- بروجنی، فرشید. (۱۳۸۲) جایگاه عوامل فرهنگی در توسعه اقتصادی. چاپ اول تهران: ، مرکز آمار و برنامه ریزی پژوهش های فرهنگی و هنری.
- پیمان، حبیب‌اله. (۱۳۸۴) پیش‌نیازهای توسعه اقتصادی. مجله ایران فردا، سال اول، شماره ۴
- ژبرار، آگوستین. (۱۳۷۲) توسعه فرهنگی، تجارب و خط مشی ها. ترجمه عبدالحمید زرین‌قلم، پروانه سپرده و علی هاشمی گیلانی. مرکز پژوهش های بنیادی، چاپ اول.

مقالات همایش ملی مطالبات فرهنگی ایران ۱۴۰۴

-عظیمی، حسین (۱۳۷۱) مدارهای توسعه نیافتگی ایران، انتشارات سازمان برنامه و بودجه، تهران

-مجموعه مقالات سمینار فرهنگ و توسعه . (۱۳۸۱) ریشه های فرهنگی اقتصادی، معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

-ملکی، صفی الله. (۱۳۸۸) نگاهی به جایگاه توسعه فرهنگی در سند چشم انداز و سیاست گذاری ها. روزنامه قدس، نشر ۲۷

-موسائی، میثم. (۱۳۸۷) دین و فرهنگ توسعه، چاپ اول. تهران، معاونت پژوهشی و آموزشی سازمان تبلیغات اسلامی.